

باز خوانی قاعده نفی سبیل

سید محمدعلی هاشمی

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۵

دانش آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید و
دانشجوی دکتری دانشگاه قم تاریخ تأیید: ۹۴/۰۱/۲۰

چکیده

قاعده نفی سبیل که گاه با «العلو»، «الاستعلاء» و «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه» نیز از آن تعبیر می‌شود، از قواعد مهم فقهی است که مستند به آیات قرآن، اخبار مستفیض و اجماع است. فقها در موارد بسیاری این قاعده را مبنای استنباط احکام فرعیه قرار داده‌اند. براساس مفاد این قاعده، هر عملی که سبب شود دشمنان دین و یا غیر مسلمان راهی برای سلطه و ولایت بر مسلمانان یا مسلمانان پیدا کنند، حرام است. گفته شده: «لسان قاعده نفی سبیل، حکومت واقعی بر ادله اولیه است، یعنی به مقتضای این قاعده هر عقد و بیمان و هر معامله و ایقاع و قراردادی به حسب طبع اولی‌اش اگر موجب علو و عزت و شرف کافر بر مسلم بشود منفی است و اعتبار حقوقی ندارد.» موضوع تحقیق و پژوهش در مقاله پیش رو، قاعده نفی سبیل است. نویسنده در این مقاله به بحث از مفهوم و مفاد قاعده نفی سبیل، موقعیت فقهی آن و مستندات آن پرداخته و در نهایت برخی از فروع فقهی مبتنی بر این قاعده را تحلیل می‌کند. همچنین نویسنده ضمن بحثی مستوفی از مستندات این قاعده، تنها مستند قابل اعتنای این قاعده را درک عقل دانسته و توجه به اقتضای درک عقل را در استناد به این قاعده بایسته و حتمی می‌داند.

واژگان کلیدی: نفی سبیل؛ نفی سلطه؛ عزت اسلامی؛ اقتدار اسلامی؛ اسلام و سیاست خارجی

مقدمه

قواعد فقهی جایگاه ارزشمندی در آموزش و پژوهش‌های فقهی و حقوقی دارند. اگرچه فقیهان در تعریف قواعد فقهی اتفاق نظر ندارند، با این حال اشاره به برخی از تعاریف، خالی از فایده نیست. گفته شده: «القواعد الفقهیه فانها قواعد تقع فی طریق استفاده الأحكام الشرعیة الإلهیه و لا یکون ذلک من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق.» (خویی، ۱۴۱۷: ۸/۱) قواعد فقهی قواعدی است که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند؛ ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق است. از جمله این قواعد قاعده «نفی سبیل» است که مقاله حاضر به بحث و بررسی درباره آن می‌پردازد. در این مقاله به بحث از مفهوم و مفاد قاعده نفی سبیل، موقعیت فقهی و مستندات آن می‌پردازیم و در نهایت برخی از فروع فقهی مبتنی بر این قاعده را تحلیل می‌نماییم.

پیشینه و اهمیت قاعده

از این قاعده که ادعا شده دارای پشتوانه در نصوص شرعی است، اگر چه قدما به نحو مستقل بحث نکرده‌اند، ولی در فروع فقهی به مضمون آن تمسک جسته‌اند. این قاعده یکی از قواعد مهمی است که در «فقه سیاسی» هم کاربرد فراوان دارد. در اهمیت بحث از این قاعده همین بس که اصول مهمی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن مبتنی است. در «اصل یکصد و پنجاه و دوم» آمده است: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است». همچنین در «اصل یکصد و پنجاه و سوم» آمده است که «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور شود، ممنوع است.»

مفاد قاعده

قاعده نفی سبیل که گاه با «العلو»، «الاستعلاء و الإسلام یعلو و لا یعلی علیه» نیز از آن تعبیر می‌شود از قواعد مهم فقهی است که هم آیات قرآن و هم اخبار مستفیض و هم اجماع بر آن اقامه شده است و فقها در موارد بسیاری این قاعده را مبنای استنباط احکام فرعی قرار داده‌اند. براساس مفاد این قاعده، هر عملی که سبب شود دشمنان دین و یا غیر مسلمانان راهی برای سلطه و ولایت بر مسلمان یا مسلمانان پیدا کنند حرام است. گفته شده: «لسان قاعده نفی سبیل، حکومت واقعی است بر ادله اولیه، یعنی به مقتضای این قاعده هر عقد و پیمان و هر معامله و ایقاع و قراردادی به حسب طبع اولی‌اش اگر موجب علو و عزت و شرف کافر بر مسلم بشود منفی است و اعتبار حقوقی ندارد. بنابراین دلالت این قاعده، حکومت واقعی است بر ادله اولیه. مثلاً آیات ارث، عمومات اولیه هستند و فرق نمی‌گذارند و می‌گویند اگر مورث چیزی برای وراثت خود گذاشت، اعم از مسلم یا غیرمسلم، برای پسرها دو برابر دخترها باید قرار داد. اما به مقتضای این قاعده که حکومت واقعی بر ادله اولیه دارد و نیز به موجب روایت نبوی که «والکفار بمنزلة لایحجبون ولا یورثون» حکم اولی ابقاء می‌شود؛ یعنی قاعده مذکور جلوی ارث کافر را می‌گیرد. در سایر اطلاقات و عمومات اولیه نیز هر جا که اطلاق و عموم سبب عزت کافر و ذلت وهوان مسلم شود، این قاعده آن را نفی می‌کند» (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۳۵۸/۱)

«هو نفی سلطه الکافر علی المسلم، و علیه کل عمل من المعاملات و العلاقات بین المسلمین و الکفار إذا کان موجبا لتسلط الکفار علی المسلمین فإنه لایجوز شرعا فردیا کان

أو جمعياً، فعلى ذلك لا يجوز للمسلم إجارة نفسه للكافر بحيث يكون الكافر مسلطاً على المسلم الأجير.» نفی سبیل به معنای نفی سلطه کافر بر مسلمان است، بر اساس این قاعده، هر عمل فردی یا جمعی از معاملات گرفته تا روابط بین مسلمانان و کافران، که موجب سلطه بر مسلمانان شود جواز شرعی ندارد. بنابراین اگر اجاره مسلمان از طرف کافر موجب تسلط کافر بر مسلمان شود، این اجاره درست نیست. (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۹۳)

مستندات قاعده

۱. آیه مشهور به نفی سبیل

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾ (نساء/۱۴۱) «کسانی که همواره مواظب شما هستند؛ پس اگر از جانب خدا فتحی نصیب تان شود، می‌گویند: مگرما همراه شما نبودیم؟ و اگر پیروزی نصیب کافران شود، می‌گویند: آیا نه چنان بود که بر شما غلبه یافته بودیم و مؤمنان را از آسیب رساندن به شما بازداشتیم؟ در روز قیامت خدا میان شما حکم می‌کند و او هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.»

فضای نزول

این آیه بیانگر یکی دیگر از حالات منافقان است؛ توضیح آن که منافقان عصر پیامبر همواره مراقب اوضاع بودند تا ببینند که در میان دو گروه مؤمنان و کافران کدام طرف بردیگری پیروز می‌شود تا خود را به آن طرف نزدیک کنند و از فرصت استفاده نمایند. چون آن‌ها با هر دو طرف مراوده داشتند. این است که در این آیه دو چهرگی و فرصت طلبی منافقان را شرح می‌دهد.

نکته‌ای که در این آیه قابل توجه است این است که از پیروزی مسلمانان به عنوان (فتح من الله) ولی از پیروزی کافران به عنوان (نصیب) یاد می‌کند. اختلاف در تعبیر اشاره به این مهم است که جبهه ایمان همیشه پیروز است و پیروزی حق اوست و از جانب خداست. ولی اگر جبهه کفر در مرحله‌ای پیروز شود، این یک پیروزی موقت است و جبهه باطل محکوم به شکست است و پیروزی‌های مقطعی منجر به پیروزی نهایی نخواهد شد.

قرآن کریم پس از نقل سخنان فرصت طلبانه منافقان، بیان می‌دارد که خداوند در روز قیامت میان شما قضاوت خواهد کرد و با داوری میان شما و منافقان و کافران، هر گروه را به سزای اعمال خود خواهد رساند. در پایان آیه مطلب بسیاری مهمی را بیان می‌کند که ادعا می‌شود مبنای یکی از قواعد فقهی اسلام است و مسایل بسیاری بر آن مترتب می‌باشد. آن این

که خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان برتری نداده است. از نظر فقهی به این قاعده، قاعده «نفی سبیل» می‌گویند و به هر حکمی که باعث برتری و تفوق کافر بر مسلمان باشد، حکومت دارد و آن را از بین می‌برد. البته برخی از مفسرین گفته‌اند که این جمله مربوط به قیامت است و یا منظور از آن برتری در دلیل و حجت است: «فقال العلماء فی ذلک قولین: أحدهما: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا في الحج، فله الحج البالغه. الثاني: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا في الحجّة يوم القيامة». (ابن عربی، ۱: ۵۰۹)

ولی فهم عمومی علما از این جمله همان است که گفتیم؛ توضیح آن که در آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» خداوند کافران را بر مؤمنان راهی قرار نداده است» در این آیه خداوند از کافران نسبت مؤمنان نفی سبیل می‌کند؛ یعنی برتری کافران بر مؤمنان را نفی می‌کند و این که خدا کافران را بر مؤمنان برتری نداده و مسلم است که منظور از این «جعل» جعل تشریحی است، یعنی این که خدا حکمی را که باعث تسلط کافر بر مؤمن باشد تشریح نکرده است و بنابراین هر حکمی در عمومیت خود مستلزم تسلط کافر بر مؤمن باشد، با این آیه تخصیص می‌خورد و یا مقید می‌شود.

برخی از مفسرین در تفسیر این جمله احتمالات دیگری داده‌اند. از جمله این که منظور از آن برتری مؤمنان بر کافران در حجت و دلیل است و مسلم است که دلیل مؤمنان درباره عقاید خود محکم تر از کافران است. هر چند که در مقام محاجه ممکن است مؤمنی شکست بخورد، ولی در واقع حجت او قوی تر است و اگر بتواند از آن حجت بخوبی استفاده کند شکست نمی‌خورد. برخی هم گفته‌اند که آیه مربوط به روز قیامت است به قرینه جمله قبلی آیه که درباره قیامت است و منظور این است که در قیامت مؤمنان بر کافران برتری دارند. (جعفری، بی تا: ۳۹۷/۲-۳۹۵)

برخی از مفسرین ضمن اذعان به اختلاف در مراد از این فقره از آیه و پذیرش معنای اعم، بر اتخاذ معنای جعل تکوینی هم مناقشه کرده‌اند؛ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» بعضی گفتند سبیل به معنای حجه است، یعنی کفار حجتی بر مؤمنین ندارند و بعضی گفتند مراد یوم القیمه است که راهی پیدا نمی‌کنند و عذری برای آن‌ها نیست نسبت به مؤمنین و بعضی گفته‌اند مراد غلبه کفار بر مؤمنین است. و تمام این اقوال مدرکی ندارد و آنچه مستفاد از ظاهر آیه است که نکره در سیاق نفی افاده عموم دارد مطلق سبیل را می‌گیرد اما مفاد جعل، جعل تکوینی نیست بلکه هم مخالف حس است بسا کفار غلبه پیدا می‌کنند و مخالف با نفس آیه

است که می‌فرماید وَ إِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مَراد جعل تشریحی است که هیچ‌گونه حقی خداوند به کفار نداده است نه در دنیا و نه در آخرت و هرچه ظلم و اذیت نسبت به مؤمنین نمودند مسئول و معاقب خواهند بود، هم عقوبات دنیوی و هم اخروی.» (طیب، ۱۳۷۸، ۴: ۲۴۶-۲۴۵)

با عنایت به همین اختلاف گفته شده: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» ای بالغلبة و القهر. و ان حملناه على دار الدنيا يمكن حمله على انه لا يجعل لهم عليهم سبيلا بالحجة، و ان جاز ان يغلبوهم بالقوة، لكن المؤمنين منصورون بالحجة و الدالة. و بالتأويل الاول قال على بن ابي طالب و السدي و ابو مالك و ابن عباس. قال السدي: السبيل -ها هنا- الحجة. و بالثاني قال: الزجاج و الجبائي و البلخي. و قال الجبائي: و لو حملنا ذلك على الغلبة، كان أيضاً صحيحاً، لان غلبة الكفار للمؤمنين ليس مما فعله الله، لان ذلك قبيح، و الله لا يفعل القبيح. و ليس كذلك غلبة المؤمنين للكفار، لأنه حسن و طاعة، فكان ذلك منسوباً الى الله تعالى»

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ یعنی به غلبه و قهر. اگر آیه را ناظر به دنیا بگیریم ممکن است مراد این باشد که خداوند برای کافران غلبه منطقی و استدلالی قرار نداده است. اگر چه ممکن است اهل کفر، از نظر قدرت و نیرو، بر اهل ایمان غالب آیند، اما از لحاظ دلیل و منطق، مومنان را یاری کرده است. علی بن ابی طالب، سدی، ابو مالک و ابن عباس به انگاره اول قائل شده اند. سدی سبیل را در این جا به معنای حجت گرفته است. زجاج، جبائی و باخی به انگاره دوم متمائل شده‌اند. جبائی می‌گوید: اگر آیه را حمل کنیم بر این که مقصود، غلبه است، مانعی ندارد، زیرا در صورتی این مانع، می‌تواند ارزشی داشته باشد که غلبه کافران را خداوند، خواسته و قرار داده باشد. در حالی که چنین نیست، زیرا خداوند کار زشت نمی‌کند. بالعکس غلبه مؤمنان بر اهل کفر، ممکن است از جانب خداوند باشد، زیرا مانعی نیست که نسبت آن به خداوند داده شود.» (طوسی، بی تا، ۳/۳۶۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳/۱۹۶)

مرحوم علامه طباطبایی هم در تفسیرش گزاره «فَاللَّهُ يَخْتَكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» از آیه احتمال معنای اعم را می‌دهد: «خطاب «کم یعنی شما» در این جمله متوجه مؤمنین است، هر چند که پر آن منافقین و کفار را نیز می‌گیرد و اما این که فرمود: «و خدای تعالی هرگز کفار را ما فوق مؤمنین و مسلط بر آنان قرار نمی‌دهد»، معنایش این است که حکم از امروز به نفع مؤمنین و علیه کافران است و تا ابد نیز چنین خواهد بود و هرگز به عکس نمی‌شود و این خود اعلامی است به منافقین که دیگر برای ابد از این که به هدف شوم خود برسند مایوس باشند و به حکم این آیه در همه دوره‌ها فتح و فیروزی از آن مؤمنین و علیه کافران خواهد

بود احتمال هم دارد که نفی «سبیل» اعم از تسلط در دنیا باشد؛ یعنی منظور این باشد که کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند و نه در آخرت، و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالبند، البته ما دام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند، هم چنان که در جای دیگر این وعده را صریحاً داده و فرموده: «وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَغْلَانُ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹۰/۵-۱۸۹) در بعضی از روایات آیه به معنایی خلاف معنای اعم تفسیر شده است؛ از جمله در روایتی به نفی سبیل کافران بر مومنین در روز قیامت تفسیر شده است و در روایتی دیگر به غلبه در حجت تفسیر شده است؛ مثل این روایات: ۱. «قال رجل: يا أمير المؤمنين أ رأيت قول الله «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و هم یقاتلوننا فیظہرون و یقتلون؟ قال له علیؑ: ادنه ادنه. ثم قال علیؑ: فالله يحكم بينهم يوم القيامة، فالله يحكم بينكم يوم القيامة و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلًا يوم القيامة» (مازندرانی، ۱۴۲۵: ۲۴۳/۱-۲۴۲). در این روایت علیؑ در جواب سوال کننده‌ای که از غلبه کافران در قتال با وجود قول خداوند (آیه مورد بحث) می‌پرسد، مورد آیه را به روز قیامت حمل می‌کند.

۲. «ابن بابویه، قال: حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي، قال: حدثني أبي، قال حدثني أحمد بن علي الأنصاري، عن أبي الصلت الهروي، عن الرضاؑ، في قول الله جل جلاله: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا». قال: «فإنه يقول: و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين حجة، و لقد أخبر الله تعالى عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق، و مع قتلهم إياهم لن يجعل الله لهم على أنبيائهؑ سبيلًا.» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۹۲/۲) در روایت اباصلت نیز علی بن موسی الرضاؑ آیه را به نفی حجت حمل می‌کند و از کشته شدن انبیاء به دست کفار سخن می‌گوید در حالیکه تاکید می‌کند که خداوند برای کفار بر انبیاء سبیلی قرار نداده است. البته این روایات ضعف سند، دارند ولی استدلال برعمومیت به اطلاق نفی سبیل و عدم تخصیص وارد به مورد هم درست نیست؛ توضیح آن که در نظر گرفتن صدر و ذیل آیه و آیات ما بعد و ما قبل آن و در یک بیان، فضای آیه اجازه شکل‌گیری شمول و اطلاق را نمی‌دهد تا بشود به آن تمسک کرد؛ «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أ لَمْ نَسْتَحْضِدْكُمْ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که

هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند با آن‌ها نشینید تا به سخن دیگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند. منافقان کسانی هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی از طرف خدا نصیب شما گردد، می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان تسلطی قرار نداده است.» با این بیان به نظر می‌رسد که این آیه دلالتی بر مدعای استدلال کنندگان به این آیه ندارد و مشکل با هم ندیدن گزاره‌های قرآنی سبب چنین اشتباهی شده است.

توضیح آن که از جمله آسیب‌هایی که معمولاً پژوهش‌های دینی ما را تهدید می‌کند این است که با تقطیع و استناد به قسمتی از یک نص که باید بصورت یک کل واحد دیده شود سعی در به سامان رساندن فرایند پژوهش می‌شود و برآیند این نگاه که کل نگری را کنار گذاشته، تحمیل برداشت‌های شخصی به نصوص دینی است؛ آسیبی که کتب حدیثی مشهوری چون «وسائل الشیعه» نیز از آن دور نمانده و از آفات وسائل گرایبی در حوزه فقه به شمار می‌آید.

۲. آیه شریفه ۷ سوره منافقون

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (منافقون / ۷) «عزت و سروری از

آن خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.»

در تقریر استدلال به این آیه گفته شده است: «این آیه برتری را مخصوص مؤمنان می‌داند و عزت مؤمن اقتضا می‌کند که حکمی نباشد که کافر را بر او مسلط کند و گرنه عزت و شرف آن مؤمن از بین می‌رود.» (جعفری، پیشین)

بررسی صحت و عدم صحت استدلال به این آیه را با اشاره به شان نزول آیه و فضای آیه پی‌می‌گیریم؛ در شان نزول این آیه گفته شده است: بعد از غزوه بنی المصطلق (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» رخ داد.) دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله انصار را به یاری خود طلبید، و دیگری مهاجران را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و «عبد الله بن ابی» که از سرکرده‌های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی شدیدی در

میان آن دو درگرفت، عبد الله بن ابی، سخت، خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم. اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می‌گوید: «سمن کلبک یا کلبک!» (سگت را فربه کن تا تو را بخورد)! و الله لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ: به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود و از ذلیلان مهاجران، سپس رو به اطرافیانش کرد و گفت: این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آن‌ها قسمت کردید: هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی‌دادید بر گردن شما سوار نمی‌شدند، از سرزمین شما می‌رفتند و به قبائل خود ملحق می‌شدند! در این جا زید بن ارقم که در آن وقت جوان بود، رو به عبد الله بن ابی کرد و گفت به خدا سوگند ذلیل و قلیل تویی! و محمد ﷺ در عزت الهی و محبت مسلمین است، و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم، عبد الله صدا زد خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک! زید بن ارقم خدمت رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر ﷺ کسی را به سراغ عبد الله فرستاد فرمود: این چیست که برای من نقل کرده‌اند؟ عبد الله گفت به خدایی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم! و زید دروغ می‌گوید. جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند ای رسول خدا ﷺ عبد الله بزرگ ما است، سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آن‌ها را پذیرفت، در این جا طائفه انصار زید بن ارقم را ملامت کردند. پیامبر ﷺ دستور حرکت داد، یکی از بزرگان انصار به نام اسید خدمتش آمد و عرض کرد ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود: بله آیا نشنیدی رفیق تان عبد الله چه گفت؟ او گفته است هرگاه به مدینه بازگردد، عزیزان ذلیلان را خارج خواهند کرد. اسید عرض کرد تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، و الله تو عزیز و او ذلیل است، سپس عرض کرد یا رسول الله با او مدارا کنید. (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۵۷/۲۴-۱۵۶)

اما فضای آیه: «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «آن‌ها می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند.»

این همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبد الله بن ابی» خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه، رسول الله ﷺ و مؤمنان مهاجر را بیرون می‌کنیم، و مراد از بازگشت به مدینه، بازگشت از غزوه «بنی المصطلق» بود که مشروحا در شان نزول به این مطلب اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می‌کند، سپس قرآن پاسخ دندان‌شکنی به آنان داده، می‌گوید: «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند.» (پیشین، ۱۶۳)

با این بیان عدم دلالت آیه بر مراد مستدل واضح است که این که لازم به ذکر است کمتر هم به این آیه استدلال شده است.

۳. آیه شریفه ۵۱ سوره مائده

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده؛ ۵۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی برمگزینید. آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنهاست. و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»

دلالت این آیه که بر اساس نقل مورد تمسک سید محمد باقر صدر قرار گرفته است، ظاهر بر مراد تمام نیست. (مجله حوزه، ۱۳۷۸: ۲۳۲/۹۱) عدم دلالت این آیه بر مراد با توجه به شان نزول و فضای آیه واضح است؛ توضیح آن که در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد نقل کرده‌اند که: بعد از جنگ بدر، عبادۀ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آن‌ها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت می‌جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر اوست. عبد الله بن ابی گفت: ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم، زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آن‌ها نیازمندم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می‌ترسیدیم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است.) (عبد الله گفت: چون چنین است من هم می‌پذیرم و با آن‌ها قطع رابطه می‌کنم، آیه نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت. قرآن، مسلمانان را از همکاری با یهود و نصاری بشدت بر حذر می‌دارد، نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را تکیه گاه و هم پیمان خود قرار ندهید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾؛ یعنی ایمان به خدا ایجاب می‌کند که به خاطر جلب منافع مادی با آن‌ها همکاری نکنید. سپس با یک جمله کوتاه، دلیل این نهی را بیان کرده، می‌گوید: «هر یک از آن دو طایفه، دوست و هم‌پیمان هم‌مسلمان خود هستند» ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (ذکاوته، ۱۳۸۳: ۱۰۴؛ بابایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۲۴-۵۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱/۲۸۰ - ۲۷۹)

با این بیان عدم دلالت آیه بر مراد مستدل واضح است چنان که به این آیه نیز کمتر استدلال شده است. برخی از مفسران آشنا به فقه هم ضمن بحث از این آیه و اشاره به اقسام موالاته، تلویحا به عدم دلالت این آیه بر مراد مستدل اشاره می‌کنند. (مغنیه، ۱۴۲۴: ۲/ ۴۱ - ۳۹)

۴. آیه شریفه ۲۸ سوره آل عمران

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران، ۲۸) «نباید مؤمنان، کافران

را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند.»

این گزاره قرآنی که قسمتی از آیه شریفه ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ هم از جمله آیات مورد تمسک شهید صدر در این بحث است. (مجله حوزه، پیشین)

در تفسیر این آیه گفته شده: «در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خداست و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می‌کند، می‌فرماید: «افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان یعنی کافران را دوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند» ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و هرکس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست» و رابطه خود را بکلی از پروردگارش گسسته است ﴿وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی - اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند. سپس به عنوان یک استثنا از این قانون کلی می‌فرماید: «مگر این که از آن‌ها بپرهیزید و تقیه کنید» ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بردشمن است.

مسأله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. و در پایان آیه، هشدار می‌دهد به همه مسلمانان داده می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست» ﴿وَ يُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ دو جمله فوق بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می‌کند، از یک سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید، و از سوی دیگر می‌فرماید: «اگر مخالفت کنید؛ بازگشت همه شما به سوی اوست و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت» (بابایی، پیشین، ۲۷۶). البته معلوم نیست این کریمه با چه بیانی بر مدعی این بزرگوار دلالت دارد.

با این تحقیق مشخص شد که دلالتی از قرآن بر این قاعده نداریم، کما این که برخی از بزرگان هم به مناسبت به همین نکته اشاره کرده‌اند. (زنجان، ۱۴۱۹: ۴۳۵۷/۱۲)

روایات

قوله ﷺ: «الإسلام يعلو و لا يعلى عليه. و الكفار بمنزلة الموتى لا يحجبون و لا يرثون». این روایت که در دو کتاب فقیه و خلاف آمده از جهت سند و طریق متن، سلسله راویان و ناقلان حدیث به معصوم نمی‌رسد و به اصطلاح مرسل است. البته مناقشه ارسال بر دیگر نقل‌های این حدیث هم وارد است. (مازندرانی، پیشین)

تقریر استدلال به این حدیث به این بیان است که: هر عملی که موجب سلطه کفار بر مسلمین و اعتلاء کفر به اسلام شود، براساس این حدیث غیر مشروع است؛ «و أما من جهة الدلالة فلا ريب أن أيّ فعل و عمل موجب لسلطة الكفار على المسلمين و اعتلاء الكفر على الإسلام يدل هذا النبوي على عدم كونه مشروعاً». (همان، ۲۴۶) گفته شده: «احکام شرعیة اعم از عبادات و معاملات و سیاسات نمی‌تواند موجب علو کافر بر مسلم باشد. روایت «الإسلام يعلو و لا يعلى عليه» دو جمله است یک جمله اثباتی و یک جمله سلبی، جمله ایجابی می‌گوید «الإسلام يعلو» و جمله سلبی آن هم «و لا يعلى عليه» است. مفاد جمله اولی که همان جمله موجبه باشد؛ یعنی همیشه در احکامی که برای امور مسلمان‌ها تشریح شده است، علو مسلمان‌ها بر کفار مراعات شده است، مؤدای جمله سلبیه هم این است که کفار بر مسلمان‌ها از ناحیه همین احکام شرعیة علوی ندارند. بنابراین بعد قانونی جمله دوم که سالبه است هرگونه علو و سبیلی را از غیر مسلمان‌ها بر مسلمان‌ها سلب می‌کند، این همان قاعده‌ای است که ما در مقام بیان آن هستیم. بنابراین، روایت پیغمبر اکرم ﷺ هم به حسب جمله اول، یعنی جمله موجبه، هم به حسب جمله دوم که جمله سالبه است دلالت تام و تمام بر حجیت قاعده نفی سبیل دارد.» (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۳۵۶-۳۵۵/۱) البته برخی از نویسندگان بر استدلال به این روایت مناقشه کرده‌اند و علاوه بر ضعف ارسال، احتمال ارشاد به علو ذاتی اسلام را مطرح کرده‌اند. «والتحقیق أن هذا النبوي مرسل فلا يعتمد عليه؛ مضافاً إلى احتمال كونه إرشاداً إلى علو الإسلام في حد ذاته.» (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۴۹) برخی از آشنایان به فقه با اشاره به مناقشه پیش گفته در صدد پاسخ از مناقشه برآمده‌اند؛ هر چند مناقشه بر سند حدیث به قوت خود باقی است، با این بیان که اسلام عبارت است از مجموعه احکام و قوانین؛ وقتی گفته می‌شود اسلام علو و برتری دارد یعنی همان مجموعه قوانین و احکام، اعم از حقوق جزایی و حقوق مدنی و غیره

موجب علو مسلم است بر کافر.» (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۳۵۶/۱) البته واضح است که این تلاش هم نمی‌تواند ضعف دلالت این حدیث را با وجود احتمال پیش گفته جبران کند.

اجماع

یکی از ادله‌ای که با آن بر این قاعده استدلال شده اجماع است. «قال السيد البجنوردی رحمته الله: «الثالث هو الإجماع المحصل القطعی علی أنه لیس هناک حکم مجعول فی الإسلام یکون موجباً لتسلط الکافر علی المسلم، بل جمیع الأحکام المجعولة فیہ روعی فیها علو المسلمین علی غیرهم» البته اجماع اگر صغریاً محقق باشد مشکل احتمال مدرکی بودن را دارد. (فقه اهل البیت، بی تا، ۱۷۰/۳۵) هر چند که اجماع چه محصل و چه منقول آن حجیت ذاتی ندارد.^۱

عقل

بدین بیان که مضمون این قاعده مورد درک عقل است؛ توضیح آن که عقل با توجه به مقاصد کلان شارع اهمیت و بایستگی علو و استقلال اسلامی را درک می‌کند. البته اگر مستمسک درک عقل شد باید در مصادیق هم به مقتضای درک عقل توجه کرد.

تطبیقات

۱. «گاهی قاچاق مواد مخدر با انگیزه‌های سیاسی از جانب دشمنان اسلام همراه است؛ حتی اگر چنین انگیزه‌هایی وجود نداشته باشد از آثار شیوع مواد مخدر، زوال اراده‌ی دفاع از دین و حریم می‌باشد که در این صورت سبیل برای دشمنان دین و اسلام فراهم می‌شود، علاوه بر این که بسا فرد معتاد به جهت از دست دادن غیرت دینی، به سهولت به معاملاتی که موجب ولایت کفار و دشمنان دین می‌شود، تن می‌دهد و در مواردی حاضر به همکاری با اجانب می‌شود. بنابراین،

۱. اجماع: اتفاق نظر فقیهان بر حکم شرعی. اجماع هر چند در ردیف دلایل چهارگانه شمرده شده است، لیکن دلیل مستقلی نیست؛ بلکه قول معصوم علیه السلام حجت است و اجماع در صورتی حجت است که کاشف قطعی از قول معصوم باشد. از این رو، طرح آن در فقه در کنار کتاب و سنت، جنبه صوری و ظاهری دارد. اجماع محصل: اجماع به دست آمده با جستجو توسط فقیه، مقابل اجماع منقول. در اجماع محصل، فقیهی که ادعای اجماع می‌کند با جستجو در گفته‌ها و نوشته‌های فقها از گذشته تا کنون، اتفاق و اجماع آنان را در یک مسأله تحصیل می‌نماید. اجماع منقول: اجماع نقل شده برای فقیه. اجماع منقول که مقابل اجماع می‌باشد، اجماعی است که فقیه، خود، بدان دست نیافته، بلکه فقیهی دیگر - که آن را به دست آورده - بدون واسطه یا با واسطه برای وی نقل کرده است. (شاهرودی، ۱۴۲۶: ۲۵۷-۲۵۲)

اگر چه در جمیع معاملات و تکسب، موضوع سبیل قطعی نیست، اما از آن جا که زمینه ساز اعمال ولایت کفار و سلطه دشمنان دین می‌باشد و درپاره‌ای از موارد سبب تحقق سبیل کفار و دشمنان دین می‌شود به نظرمی‌رسد برای صدق موضوع قاعده کافی است. بنابراین، اگر بر اساس این قاعده حکم به حرمت شود صحت آن بعید نمی‌باشد.» (پیشین، ۱۳۵-۱۳۴)

۲. گفته شده: «هر ساختمانی را که ذمی تجدید و احداث می‌کند جایز نیست که آن را بر مسلمین از همسایه‌هایش بالاتر قرار دهد. و آیا مساوات با او جایز است؟ در آن تأمل است، اگر چه بعید نیست. و اگر از مسلمان ساختمانی را که مرتفع است با ارتفاع و علوش بخرد جایز است و مأمور به تخریب آن نمی‌شود. و اگر ساختمان مرتفع از اصل یا خصوص قسمت بالاتر خراب شود ساختن آن به صورت اول جایز نیست؛ پس نباید بالاتر از مسلمان قرار دهد، بنابراین احتیاطا اکتفا می‌کند به آنچه که پایین‌تر از مسلمان است، اگر چه جواز مساوات با مسلمان بعید نیست.» (خمینی، ۱۴۲۵: ۲۶۳/۴؛ حلی، ۱۴۱۳: ۴/۴۴۵-۴۴۴).

۳. آیا کافر می‌تواند در اداره یا شرکتی، بر مسلمان ریاست داشته باشد؟ جواب: در بعض موارد، از قبیل سلطه کافر بر مسلمان است و جایز نیست. (بهجت، ۱۳۲۸: ۱۸۶/۳)

۴. آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان، به خصوص غیر ایرانی اشکالی ندارد؟ آیا این مضمول قاعده نفی سبیل نیست؟ جواب: در مواردی که سلطه کافر بر مسلمان به شمار می‌رود، جایز نیست. (پیشین)

۵. برخی از فقهاء با تمسک به این قاعده ازدواج زن مسلمان را با مرتد و غیرمسلمان حرام کرده‌اند: «لو زوج المرتد فطریا أو ملیا فضلا عن الکافر الأصلی بنته المسلمة لم یصح بلا خلاف أجده فیہ للأصل و قصور ولایته عن التسلط علی المسلم الذی لم یجعل الله له سبیلا علیه.» (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱/۶۲۹)

نتیجه‌گیری

سیر این تحقیق خود دلیل آشکاری بود بر اهمیت بحث و بررسی این قاعده، البته با نگاهی دیگر و با در نظر داشتن اهمیت عنایت به مؤدای این قاعده در «فقه سیاسی» و به ویژه مناسبات مطرح در ساحت سیاست خارجی. البته با این که صاحب این تحقیق استناد به نصوص قرآنی و روایی را در فرآیند مستند کردن این قاعده نمی‌پذیرد و از طرفی بر استناد به اجماع هم مناقشه دارد، ولی با استناد به درک عقل قاعده نفی سبیل را مبرهن کرده و تاکید می‌کند که در تطبیق فروع فقهی همواره باید اقتضای درک عقل مد نظر فقیه مستنبط باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بی جا، بی تا.
۳. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ سیزدهم، ۱۳۸۲.
۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، چ اول، ۱۴۱۶.
۵. بهجت، محمد تقی، استفتاءات، قم: دفتر حضرت آیه الله بهجت، چ اول، ۱۴۲۸.
۶. جعفری یعقوبکوثر، بی جا، بی تا.
۷. حلّی، (علامه) حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۸. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، مترجم: علی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵.
۹. خوبی، سید ابو القاسم، محاضرات فی الأصول، ۵ جلدی، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۰. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، اسباب النزول، تهران: نشرنی، چ اول، ۱۳۸۳ش.
۱۱. سیفی مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیة الأساسیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱۴۲۵ق.
۱۲. شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: موسوی همدانی، سید محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش.
۱۵. طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی بی تا.
۱۶. طیب، سید عبد الحسین، طیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چ دوم، ۱۳۷۸ش.
۱۷. فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۸. قانون اساسی.
۱۹. «قلمرو اجتماعی دین از دیدگاه شهید صدر»، مجله حوزه، شماره ۹۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷.
۲۰. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ چهارم، ۱۴۲۱ق.
۲۱. مغنیه محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسلامیة/ تهران، چ اول، ۱۴۲۴ق.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ اول، ۱۳۷۴.
۲۳. موسوی، بجنوردی، سید محمد بن حسن، قواعد فقهیة، ۲ جلد، تهران: مؤسسه عروج، چاپ سوم، ۱۴۰۱.
۲۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۵. هاشمی، شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چ اول، ۱۴۲۶ق.